

ویژه سالگرد درگذشت عباس کیارستمی



صحنه‌ای از فیلم «خانه دوست کجاست»

گفت‌وگو با بابک احمدپور، بازیگر فیلم «خانه دوست کجاست»

کیارستمی «کوکر» را به دنیا شناساند

چند وقت پیش خبرنگاری در انگلستان این سؤال را

از من پرسید که در آنجا هم همین پاسخ را دادم که ما آن زمان بچه بودیم، اصلا نمی‌دانستیم فیلم چیست و حتی در روستا با تلویزیون آشنایی نداشتیم و در زندگی‌مان دوربین ندیده بودیم. به دلیل طبقه اجتماعی‌ای که در روستای ما حاکم بود، از امکانات شهری به دور بودیم و همین باعث شده بود نه بدانیم تلویزیون چیست و نه فیلم. اصلا نمی‌دانستیم دیالوگ‌هایی که آقای کیارستمی به ما می‌دهد و ما آن را تکرار می‌کنیم، قرار است بعداً تبدیل به فیلم شود! چون آقای کیارستمی با خصوصیات منحصربه‌فرد خودش از نابزرگ‌ها بازی می‌گرفت؛ به همین دلیل هیچ بازیگری در فیلم‌های او بازی نداشت. اگر هم داشت بسیار معدود بود مثل آقای کشاورز در فیلم «زیر درختان زیتون» که باید عرض کنم آنها را روی صحنه آزاد می‌گذاشت و به آنها می‌گفت خودتان باشید و بازی نکنید. کیارستمی سر صحنه یک بار دیالوگ‌ها را خودش می‌گفت و بعد از او، ما آن را اجرا می‌کردیم. وقتی دیالوگ‌ها را خودش می‌گفت و از من می‌خواست تکرار کنم، من تصور می‌کردم که یک نوع خاله‌بازی است. فکر می‌کردم بازی برای بچه‌هاست.

آولین بار لحظه‌ای که خودتان را در فیلم دیدید، چه سح‌حالی داشتید؟ روزی که در مدرسه فیلم خودم را دیدم قابل توصیف نیست. به احمد می‌گفتم یادت هست خانه خاله فیلم دیده بودیم، این هم همان است. حسم قشنگ بود و مهم‌تر از همه روی تمام مردم روستا تأثیر گذاشت. «پیش از اینکه فیلم «خانه دوست کجاست» در روستا پخش شود، نگاه مردم نسبت به کیارستمی چطور بود؟ معمولاً روستایی‌ها در به غریبه‌ها اطمینان می‌کنند. پشت سر کیارستمی حرف‌وحديث نبود؟

چرا دقیقاً. بعد از اینکه فیلم پخش شد، حس تمام مردم نسبت به کیارستمی عوض شد. چون پیش از آن کسی نمی‌دانست فیلم چیست. برای همه جای سؤال بود که او کیست و اینجا دارد چه‌کار می‌کند. معدود آدم‌هایی که هم‌سن حال‌ی من و شما بودند، شناخت معدودی از سینما داشتند آن هم به این‌دلیل که به رشت رفت‌وآمد داشتند. ولی بچه‌ها، زن‌ها و پیرمردهای روستا هیچ اطلاعی از فیلم و سینما و کیارستمی عادت داشت خودش صحنه فیلم‌هایش را درست کند. مثلاً وقتی درودیوار را رنگ می‌کرد یا گل‌های شمع‌دانی می‌کاشت یا یک گذر را می‌بست و می‌گفت هیچ‌کس از اینجا عبور نکند، همه فکر می‌کردند او اینجا دارد چه‌کار می‌کند و خیلی‌ها فکر می‌کردند دنبال کنج آمده است. اما وقتی فیلم را برای اولین بار دیدند، خیلی برایشان لذت‌بخش بود. چنان‌که وقتی کیارستمی برای دومین و سومین فیلم به روستا آمد، حمایت زیادی از او کردند.

آ به‌هرحال روستای شما آن زمان به لحاظ طبقاتی و اقتصادی ضعیف بود. حضور کیارستمی و ساختن فیلم در آنجا، چقدر روی مسائل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیر گذاشت؟

پیش از اینکه به سؤال شما جواب بدهم، نکته‌ای را عرض کنم که کیارستمی خودش همیشه می‌گفت که من دو نوع

فرزند دارم: فرزندان کاری‌ام؛ بابک و احمد احمدپور، فرزندان زندگی‌ام؛ احمد و بهمن. بنابراین من هر چیز که می‌گویم، از او اجازه تام دارم زیرا من و برادرم نماینده سه‌گانه کیارستمی هستیم. اما درباره سؤال شما باید بگویم که حضور کیارستمی به لحاظ اقتصادی در روستای ما هیچ تأثیری نداشت. کیارستمی خودش روستای بود سینمایی که در آن دروغ باشد، مثل جیب‌بری در تاریکی است. باید بدون تعارف صحبت کنیم. آقای کیارستمی هرگز به لحاظ مالی و اقتصادی نتوانست در روستای ما تأثیر بگذارد. اما به لحاظ فرهنگی و اقتصادی تأثیر بسیار زیاد و حائز اهمیتی داشت. درحال‌حاضر من مشغول نگارش کتابی هستم با عنوان «جهان رستم‌آباد بازی نداشت. اگر هم داشت بسیار معدود بود مثل آقای کشاورز در فیلم «زیر درختان زیتون» که باید عرض کنم آنها را روی صحنه آزاد می‌گذاشت و به آنها می‌گفت خودتان باشید و بازی نکنید. کیارستمی سر صحنه یک بار دیالوگ‌ها را خودش می‌گفت و بعد از او، ما آن را اجرا می‌کردیم. وقتی دیالوگ‌ها را خودش می‌گفت و از من می‌خواست تکرار کنم، من تصور می‌کردم که یک نوع خاله‌بازی است. فکر می‌کردم بازی برای بچه‌هاست.

آولین بار لحظه‌ای که خودتان را در فیلم دیدید، چه سح‌حالی داشتید؟

روزی که در مدرسه فیلم خودم را دیدم قابل توصیف نیست. به احمد می‌گفتم یادت هست خانه خاله فیلم

دیده بودیم، این هم همان است. حسم قشنگ بود و

مهم‌تر از همه روی تمام مردم روستا تأثیر گذاشت.

آین اتفاق یکی از بزرگ‌ترین فجایع طبیعی کشور بود. کیارستمی سه روز بعد از این اتفاق به رودبار آمد و دومین فیلم خود در رودبار را به نام «زندگی دیگر هیچ» کلید زد. چقدر حضور کیارستمی در روحیه مردم در آن لحظات عجیب‌وغریب تأثیرگذار بود؟

بسیار زیاد. کیارستمی در پاریس بود و همان شب کاپوس می‌بیند که زلزله آمده است. وقتی خبر زلزله رودبار را شنید، سریع به تهران آمد. من و احمد تهران بودیم. ما در یک برنامه رادیویی، مصاحبه‌داشتیم و برای همین پنجشنبه بعدازظهر به سمت تهران راه افتادیم که همان شب زلزله آمد. آقای کیارستمی نمی‌دانست که ما تهران هستیم. ببینید چه آدم بزرگی بود و نوع نگاهش فرق داشت؛ حتی با آدمی که جای می‌نوشید، حرمت او را نگه می‌داشت و همیشه جویا و پیکر او بود. از آنجایی که به دنیا نداشت ماه در کوکر بود و فیلم ساخته بود، به نوعی نسبت به مردم آنجا دلبستگی پیدا کرده بود و احساس مسئولیت داشت. وقتی در پاریس خبر زلزله را شنید، خیلی سریع به تهران برگشت و برای پیداکردن ما راهی رودبار شد. خودش می‌گفت آن شب دلم طاقت نیاورد و تصمیم گرفتم خیلی سریع به ایران برگردم و بروم ببینم بچه‌ها کجا هستند و چه می‌کنند.

آنگار کیارستمی، صحنه گریه‌کردن برادر شما احمد بود. مرحوم کیارستمی در جایی دربارهٔ این سکناس توضیح داده است. اما بد نیست ماچرا را از زبان شما بشنویم.

آقای رضا نامی، عکاس «خانه دوست کجاست» و آقای کیومرث پوراحمد هم دستیار کارگردان بودند. آقای کیارستمی با آقایان نامی و پوراحمد پشت صحنه هماهنگ می‌کند که از احمد یک

عکس بگیرند. آقای نامی از این

دوربین‌های فوری داشت که همان لحظه عکس را چاپ می‌کرد. آقای نامی از احمد عکس گرفت و آقای پوراحمد هم رفت پیش احمد و عکس را داد دستش و به او گفت سریع عکس را توی جیبیت پنهان کن تا آقای کیارستمی نبیند وگرنه عکس را می‌گیرد. ما نمی‌دانستیم آنها تبا‌نی و هماهنگ‌شده این‌کار را کرده‌اند. احمد سریع عکس را قایم کرد و آقای کیارستمی سریع ظاهر شد و گفت، این چی بود قایم کردی؟ احمد گفت هیچی. آقای کیارستمی با عصبانیت گفت دروغ می‌گی، من خودم دیدم پورا‌حمد یک چیز بهشت داد و تو قایم کردی. گشت و عکس را پیدا کرد و با عصبانیت، عکس را جلوی ما چهارتکه کرد. به‌هرحال ما آن زمان بچه بودیم، به‌ویژه اینکه در روستای ما کسی دوربین ندیده بود و عکسی وجود نداشت! طبیعی بود که اشک احمد دربیاید. همین که احمد شروع به گریه کرد، از او فیلم گرفتند و آن سکناس درآمد. کیارستمی آدم باهوشی بود و می‌دانست چطور از نابازنگرانش بازی بگیرد. بعد از فیلم‌برداری آن سکناس، دوباره از احمد عکس گرفتند و عکسش را به او دادند.

آ تأثیر سینمای کیارستمی در زندگی شخصی شما چقدر بود؟

من همیشه گفته‌ام تأثیر سینمای کیارستمی در زندگی ما بسیار زیاد بود. همین امروز که من دارم با شما گفت‌وگو می‌کنم، یک اتفاق خوب برای من افتاد که فقطفقط تأثیر حضور کیارستمی و سینمای او در زندگی ماست. کیارستمی یک جاهایی در زندگی ما خوب بود و یک جاهایی خوب نبود. اما کلاً ۸۰ درصد این تأثیر مثبت بود.

آ کجاها خوب نبود؟ مثلاً جایی برای کار می‌رفتیم. وقتی ما را می‌شناختند، دیگر نمی‌توانستیم کار کنیم. می‌گفتند فلانی که در سینما کار کرده و این‌قدر معروف است، چرا باید بیاید در یک شرکت کار کند و به‌ناچار مجبور بودیم برای حرف‌وحديث مردم آنجا را ترک کنیم. اما تأثیرات مثبت کیارستمی این‌قدر زیاد بود که اصلاً آن ۲۰ درصد به چشم نمی‌آید. امروز من تور دور اروپا می‌روم. خبرنگاران خارجی به سراغ من می‌آیند. به‌راحتی به خانه سینما می‌روم. بازیگران و سینماگران مطرح ایران هرکجا که باشند، به احترام کیارستمی به احترام می‌گذارند. ممکن است در کوچه و خیابان آدم‌های عادی ما را نشناسند، اما در خانه سینما به خاطر شاهکاری که کیارستمی خلق کرد، به ما احترام می‌گذارند. من زندگی خودم را مدیون کارکردن با کیارستمی هستم.

آ بعد از ساخت این سه‌گانه، ظاهراً شما با آقای احمدپور، فرزندان زندگی‌ام؛ احمد و بهمن. بنابراین من هر چیز که می‌گویم، از او اجازه تام دارم زیرا من و برادرم نماینده سه‌گانه کیارستمی هستیم. اما درباره سؤال شما باید بگویم که حضور کیارستمی به لحاظ اقتصادی در روستای ما هیچ تأثیری نداشت

آنگار کیارستمی، صحنه گریه‌کردن برادر شما احمد بود. مرحوم کیارستمی در جایی دربارهٔ این سکناس توضیح داده است. اما بد نیست ماچرا را از زبان شما بشنویم.

آقای رضا نامی، عکاس «خانه دوست کجاست» و آقای کیومرث پوراحمد هم دستیار کارگردان بودند. آقای کیارستمی با آقایان نامی و پوراحمد پشت صحنه هماهنگ می‌کند که از احمد یک عکس بگیرند. آقای نامی از این

طعم گیلان

درستایش ۷۷سالگی کیارستمی

قاصدک از در بیرون رفت

گروه هنر: هم‌زمانی اولین سال درگذشت عباس کیارستمی با سالروز تولد او در تیرماه، بزرگداشت‌هایی را در ایران و کشورهای دیگر برای پاسداشت یاد و خاطره این فیلم‌ساز جهانی رقم زده است.

برپایی نمایشگاه ۷۷عکاس

در تهران ۷۷ عکس از ۷۷ هنرمند در نمایشگاه گروهی «یک تکه زندگی» به یاد عباس کیارستمی در گالری ایوان برگزار شد. این عکس‌ها که به کوشش پرهام دیده‌ور جمع‌آوری شده است، تا ۳۰ تیر در این گالری برپاست.

در این نمایشگاه عکس‌هایی از صابر ابیر، کوروش ادیم، مهرداد افسری، ارش اکبری‌سنه، شروین امدادیان، فریدون امیدی، جمشید بایرامی، مجید بزرگسر، بابک بزرویه، غوغا بیات، جعفر پناهی، مریم تختکشیان، حمید جانی‌پور، رعنا جوادی، امیرحسین حشمتی، بابک حقی، ابراهیم حقیقی، اوزن حقیقی، محمد حمزه‌ای، رامین حیدری‌فاروقی، فریدون خسرویان، مرضیه خورسند، فتنانه دادخواه، نادر داوودی، شهزاد درفشه، سعید دستوری، علی دقیق، پرهام دیده‌ور، لیلی رحیمی، جاوید رمضان، زروان روح‌بخش، مسعود زنده‌روح‌کرمانی، مریم زندی، مینا زیوری، مزدک سپانلو، مجید سعیدی، آیین شاه‌رودی، افشین شاه‌رودی، سیف‌اله صمدیان، بیژن صیفوری، گلناز طاهری، اکبر عالمی، اسماعیل عباسی، کیارنگ علایی، آرزو عمیدی، مزدک عیاری، جاسم غضبانپور، حسن غفاری، محمد غفوری، نغمه قاسملو، شادی قدیریان، صمد قربانزاده، بابک کاظمی، عسل کاظمیان، بهنام کامرانی، ژیل‌ا کامیاب، علی کریم، کوهار کلاری، محمود کلاری، سام کلانتری، رضا کیانیان، کاوه گلستان، هنگامه گلستان، محمدرضا ماندنی، سحر مختاری، مهدی مقیم‌نژاد، تمیمه منزوی، مهران مهاجر، ژوبین میراسکندری، کاوه نجم‌آبادی، ساسان نصیری، محمدرضا نوربخش، ابراهیم نوروزی، ساعد نیک‌ذات، مرجان وحید و مهدی وثوق‌نیا به نمایش درمی‌آید.

در استیتمنت این نمایشگاه آمده است: «قاصدکی که از پنجره وارد شده بود؛ از در بیرون رفت عباس کیارستمی ۷۷ساله شد. مردی که ما را در این پهنه خاکستری دلپذیر، این «چند روز در میان»، دیگر بار به تماشای برگ و برف و درخت دعوت می‌کرد، به مکتب در بازی چوب و موج، به تماشای سیفتن کلاغ‌ها و درنگی بر هر آنچه هست، در این فاصله میان سیاه و سپید. افسوس که او دیگر در میان ما نیست، باز هم «مرگ صیوری نکرد، این مرگ حاصلخیز».

در یک تکه زندگی) ۷۷ هنرمند گرد هم آمده‌اند تا تمام‌د به او ادای احترام کنند. تا ۷۷ تکه زندگی را هریک از منظر خویش در قاب تصویر به او هدیه دهند به او که «وقتی آمد، آمد، وقتی بود بود و وقتی رفت بود». گالری ایوان در الهیه، خیابان مریم شرقی، خیابان مهدیه، خیابان جبهه، خیابان لسانی، داخل بیست‌نیم حید، شماره یک قرار دارد.

بزرگداشتی در جشنواره مونیخ

جشنواره فیلم مونیخ هم امسال در کنار نمایش چهار فیلم ایرانی بزرگداشتی برای عباس کیارستمی برگزار کرد. در سی‌ونهمین جشنواره فیلم مونیخ که از اول تیر در آلمان آغاز به کار کرده و تا دهم تیر هم ادامه داشت برنامه بزرگداشت عباس کیارستمی با نمایش دو فیلم «۷۶ دقیقه و ۱۵ ثانیه با عباس کیارستمی» ساخته سیف‌الله صمدیان و «منو خونه ببر» برپا شد.

نکته درخورتوجه دربارهٔ این رویداد این است که جشنواره فیلم مونیخ نخستین جشنواره در دنیا بود که در سال ۱۳۶۹ بزرگداشت عباس کیارستمی را برگزار کرد. همچنین به جز دو فیلم یادشده، فیلم‌های سینمایی «جاودانگی»، ساخته مهدی فردقادری و «رفتن»، ساخته نوید محمودی، نیز در جشنواره مونیخ به نمایش درآمدند.

کلوزآپ

درباره آخرین فیلم عباس کیارستمی

۲۴ فریم؛ دریچه‌ای به ذهن مرموز



ژان بروکس ترجمه هادی آذری

گروه هنر: فیلم «۲۴ فریم» نقطه پایانی خوبی برای دوره کاری عباس کیارستمی محسوب می‌شود. کار بسیار بدیعی که می‌توان گفت که نقطه اوج کار ایشان است.

دبیر جشنواره کن، فیلم «۲۴ فریم» را آخرین ساخته عباس کیارستمی دانسته و این فیلم را آمیزه‌ای از هنر، عکس و نقاشی خواند و گفت: کیارستمی بخشی از تاریخ سینما و هنر است.

عباس کیارستمی آخرین‌بار با فیلم «مثل یک عاشق» در جشنواره کن ۲۰۱۲ حاضر شد، پیش از آنکه برای همیشه چشم فروبندد؛ یک فیلم متفکرانه با پایانی تأثیرگذار که بیننده را گیج و میه‌وت رها می‌کند. در آن زمان، او به‌هیچ‌عنوان از موضع خود کوتاه نمی‌آمد. او می‌گفت صندلی سینما مخاطب را تبیل می‌کند و اینکه علامت‌های سؤال بخشی از زندگی‌اند. حال یک سال بعد از درگذشت او در ۷۶ سالگی، کیارستمی دوباره برگشته تا کار ناتمام خود در کن را با یک پایان مسحورکننده تمام کند.

۲۴ فریم را می‌توان پاسخ کیارستمی به نقاشی‌ها و عکس‌هایی دانست که برای او الهام‌بخش بوده‌اند؛ ما سوسه می‌شویم تا هر فریم در این‌قدر ثابت نگه داریم تا آن تصویر جان گرفته و ما را به درون خود بکشاند. بااین‌حال این پروژه نه ادای دین است و نه شکلی از نمایش‌گردانی، بلکه چیزی غنی‌تر و غریب‌تر از اینهاست؛ انگار که لحظه مرگ یا ناخودآگاه پیرمرد کارگردان یکباره فوران می‌کند. درست است، ۲۴ فریم یک فیلم به‌غایت تجربی است و صبر و حوصله بیننده را می‌طلبد.

کیارستمی عاشق باد و موج بود؛ عاشق کلاغ و برف و این عناصر باره‌وا‌بارها در آثار او تکرار می‌شوند؛ مثل بازیگران یک خواب تکراری. در مقابل، مردم تا حد زیادی به‌واسطه فقدان و عدم حضورشان دیده می‌شوند. آنها را می‌بینیم که در امتداد خیابان‌های پاریس به‌سرعت در حرکت‌اند یا سوار بر یک کامیون چرت کلاغ‌ها را می‌پراندند. این مسئله حاکی از آن است که حضور مردم (ها) یک مزاحمت ناخوشایند است که آرامش و ضرباهنگ رموز جهان طبیعی را برهم می‌زند؛ به عنوان مثال، در فریم ۱۶، یک قایق موتوری زردرنگ کوچک را می‌بینیم که با موج آب تکان می‌خورد، درحالی‌که که دسته‌ای از مرغابی‌ها گرد آن جمع شده‌اند. انگار زندگی این مرغابی‌ها با ورود این دست‌ساخت بشر مختل شده است.

به شکلی شگفت‌انگیز، کارگردان بعد از مرگش، حتی راهی را یافته تا نفرت خود از صندلی‌های سینما را به یک مزیت بدل کند؛ درحالی‌که ۲۴ فریم را می‌توان به مانند تصاویر آویخته بر دیوارها در یک گالری دید، صندلی ما را در جایمان نگه می‌دارد و باعث می‌شود تا به هرکدام از این قاب‌ها زمانی برابر بدهیم (چهاردقیقه‌ونیم)؛ این شکلی از مقاومت در برابر شتاب‌زدگی و عطش پیرین به تصویر بعدی است. هرکدام از تماشاچیان تصاویر موردعلاقه خود را دارند. بازتولید دیجیتالی‌شده نقاشی «شکارچیان در برف» پیتر بروکل، تا حدی خادسته‌انه و نامناسب بود و اندکی خاطرهم را مکدر کرد. شاید حتی می‌شد از صحنه جفت‌گیری شیرهای جوان در توفان صحرا چشم‌پوشید زیرا بیشتر شبیه یک نقاشی دیواری است که ممکن است بر دیوار یکی از کاخ‌های صدام حسین ببینیم. بااین‌حال، این نقاط ضعف به‌سختی می‌تواند خدشه‌ای بر تأثیر و حس کلی فیلم وارد آورد؛ یعنی همان حس باشکوه و غریب. تماشای این فیلم شبیه بازکردن یک کادوی بزرگ یا ورق‌زدن صفحات کتابی از رؤیاهاست.

اما وقتی این قاب‌ها به پایان می‌رسند، قرار است چه اتفاقی بیفتد؟ در پایان ۲۴ فریم، چراغ‌ها روشن می‌شوند و تماشاچیان به سمت درهای خروجی یورش می‌برند. آنها روی پله‌ها با هم کپ می‌زنند، نگاهی به برنامه اکران سینما می‌اندازند و آبی می‌نوشند. زندگی ادامه دارد؛ درست همان‌طور که باید داشته باشد؛ ولی به نظر ما تصاویر زیادی را با خود از سالن سینما بیرون می‌آوریم و در لحظات خلوت و تنهایی، آنها را مرور کنیم. البته بدون اینکه بتوانیم رمز آنها را بشکافیم. کیارستمی از میان ما رفته است. ولی آثار او همچنان زنده‌اند. ناخودآگاه او در همه ما رسوخ کرده است.

منبع: گاردین

